

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

در این مسئله دوم امام(ره) حقیقت تقلید را بیان فرموده‌اند که نظر شریف ایشان این شد که تقلید عبارت است از «هو العمل مستنداً إلی فتوی فقیه معین».

بعد اقوال در حقیقت تقلید را بیان کردیم و نهایتاً توانستیم همان نظریه التزام را تثبیت کنیم؛ که تقلید عبارت از خود عمل نیست، بلکه عبارت از التزام به عمل به فتوا است. بعد از این مطلب، أدله مشروعیت و جواز تقلید را عنوان کردیم هم از آیات و روایات و هم عقل و هم سیره عقلائی، که بحث اینها تمام شد.

استدراک مرحوم امام

در ادامه‌ی مسئله، مرحوم امام یک تعبیری دارند و یک استدراکی، فرموده‌اند: «التقلید هو العمل مستنداً إلی فتوی فقیه معین و هو الموضوع للمسألین الآتیین، نعم ما یكون مصححاً للعمل هو صدور عن حجة کفتوی الفقیه و إن لم یصدق علیه عنوان التقلید، و سیأتی أن مجرد انطباقه علیه مصحح له»؛ فرموده‌اند آنچه که مصحح عمل یک شخص است صدور این عمل از روی حجت است، مثل فتوای خود فقیه، ولو عنوان تقلید بر عمل این شخص صدق نکند، مجرد انطباق آن فتوا بر عمل، مصحح عمل است.

بررسی موضوعیت داشتن تقلید در صحت عمل

پس در این مسئله سه محور وجود داشت: یکی «حقیقت تقلید»، دوم «ادله مشروعیت تقلید» و سوم این بحث مهمی که از «نعم» به بعد امام(ره) فرموده‌اند که آیا تقلید در تصحیح یک عمل موضوعیت دارد یا نه؟

بعبارة آخری ما در ابتدای سال گفتیم که عقلاً مکلف یا باید مقلد باشد یا مجتهد باشد و یا محتاط باشد. از «نعم» به بعد امام این را فرموده‌اند که آیا برای عامی، که مجتهد و محتاط نیست یا حوصله عمل به احتیاط را ندارد و یا اینکه اصلاً عارف به مسائل احتیاط نیست، این تقلید موضوعیت دارد؟ بگونه‌ای که بگوییم یک عامی که مجتهد نیست و احتیاط هم نکرد، اگر بلا تقلید عمل نمود، تمام اعمالش باطل است؟!

این یک مسئله‌ای است که خیلی هم مورد ابتلاء است. مثلاً افرادی هستند که ده سال یا بیست سال از تکلیفشان می‌گذرد و نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، چه‌بسا ممکن است خمس هم بدهند و حج هم انجام دهند، لکن وقتی از اینها سؤال می‌کنی که شما مقلد چه کسی هستید؟ می‌گویند ما تقلید نمی‌کنیم و اصلاً نمی‌دانیم تقلید یعنی چه. آیا عمل چنین شخصی باطل است؟ اگر گفتیم که خود تقلید موضوعیت دارد، یعنی گفتیم که مصحح یک عمل؛ یا اجتهاد است یا احتیاط است و یا تقلید، یعنی برای خود تقلید موضوعیت قائل شدیم، در این صورت نتیجه این می‌شود که اگر کسی تقلید نکرد عملش مصحح ندارد و باطل است.

اما ایشان در ذیل مسئله این را رد می‌کند و می‌خواهد بفرمایند که خود تقلید موضوعیت ندارد، بلکه آنچه که مصحح عمل است؛ عبارت از این است که این عمل یا از روی یک حجت صادر شود و یا اینکه خود بخود مطابق با یک حجتی باشد.

بنابراین اگر کسی که ده یا بیست سال یک‌سری اعمالی را انجام داده و بعد دید که اعمالی که در این مدت انجام داده مطابق رأی اُعلم از مراجع بوده، در این صورت باید فتوا داد که این اعمال صحیح می‌باشد و نیازی به اعاده ندارد.

یا شخصی اعمالش را بدون تقلید انجام می‌دهد، و بعد که خودش به مقام اجتهاد رسید، بعد از اجتهاد دید که اعمال قبلی‌اش بر طبق اجتهاد خودش صحیح می‌باشد، در این‌جا هم این اعمال گذشته صحیح بوده و نیاز به اعاده ندارد.

بنابراین اگر گفتیم که تقلید موضوعیت ندارد، کما اینکه خود اجتهاد هم موضوعیت ندارد و کما اینکه احتیاط هم موضوعیت ندارد، باید این عمل مطابق با یک حجتی باشد.

البته در اینجا یک مسئله‌ای است که در آینده إن شاء الله به آن می‌رسیم و آن این است که اگر کسی مدتی بلا تقلید عمل کرد فقهاء تفصیل می‌دهند بین اینکه این جاهل قاصر بوده یا مقصر، و مقصرش هم غافل بوده یا ملتفت بوده است؟ امام (ره) این مسئله را به عنوان مسئله 20 اجتهاد و تقلید مطرح فرموده‌اند و سید در عروه این را به عنوان مسئله 16 مطرح فرموده‌اند. در آنجا این بحث به طور مفصل می‌آید، و این که امام در مسئله اول فرموده‌اند «علي تفصيل يأتي»، اشاره به همین مسئله 20 دارد.

اختلافی است در اینکه حالا که شما می‌گویید عمل باید مطابق با حجت باشد، آیا مراد حجت حین العمل است؟ یعنی در آن زمانی که این عمل را انجام می‌دهد، عملش مطابق رأی مجتهدی باشد که تقلید از او برایش جایز بوده ولو اینکه این شخص از او تقلید نکرده است؟ یا اینکه خیر، الان سی سال است که اعمالش را انجام می‌دهد و حالا آمده مقلد زید شده، آیا این اعمال سی سال گذشته بر طبق نظر این مرجعی که الان به او رجوع کرده صحیح است؟ یا بر طبق آن مجتهدی که در زمان عمل، باید به فتوای او رجوع می‌کرده صحیح است؟

در اینجا هم باز اُنظار مختلف است و تحقیق در مطلب این است که فرقی نمی‌کند، یعنی باید عمل مطابق با یک حجتی باشد، فرقی نمی‌کند که حجت حین العمل باشد یا بعد از عمل.

مثال روشنش این است که کسی که الان خودش مجتهد نیست، یک‌سری اعمالی را انجام می‌دهد و بعد از ده سال دیگر مثلاً خودش مجتهد می‌شود، وقتی که خودش استنباط می‌کند، اعمال ده سال گذشته‌اش بر طبق استنباط امروزش صحیح است و همین مقدار کافی است. اُنظار در این بحث مختلف است که بحثش بعداً می‌آید.

اما آنچه که اینجا می‌خواهیم عرض کنیم این است که تقلید، موضوعیت ندارد و این که بگوییم تقلید یک وجوب نفسی دارد و خودش واجب و لازم است و بگوییم که اگر کسی عملش را از روی تقلید انجام نداد، این عملش باطل است، این درست نیست.

ما برای حکم تکلیفی تقلید که بگویم تقلید وجوب نفسی دارد، وجه و دلیلی نداریم.

بنابراین در اینجا دو مدعا است؛ یکی از حیث تکلیفی، یکی از حیث وضعی.

از حیث تکلیفی؛ ما وقتی ادله مشروعیت تقلید را بیان کردیم، در این ادله یک وجوب مولوی نفسی برای تقلید استفاده نکردیم که بگویم یکی از واجبات در شریعت؛ تقلید است. از این ادله به هیچ وجه چنین مطلبی را احدی هم استفاده نکرده، اگر هم باشد شاید مثلاً در بین اخباری‌ها کسی چنین نظری داشته باشد که آن هم بخاطر جمود بر بعضی از تعابیر روایات است.

بنابراین آن مقداری که ما از ادله، خصوصاً از ادله نقلی استفاده کردیم، مسئله مشروعیت و جواز تقلید است.

اما از حیث حکم وضعی؛ یعنی اینکه بگویم اگر یک عملی بدون تقلید شد، باطل است یا نه؟ عرض کردم که در مسئله 16 عروه و 20 تحریر، بعضی مثل مرحوم سید فتوا داده‌اند که عمل جاهل مقصر ملتفت باطل است، ولو مطابق با واقع هم در بیاید. اما غالباً حاشیه زده‌اند و نظر اکثر فقها این است که خیر، چون تقلید موضوعیت ندارد، عمل صحیح می‌شود در صورتی که مطابق با واقع درآید، یا یک حجتی بر او منطبق باشد، مجرد اینکه یک حجتی بر آن منطبق باشد، کفایت می‌کند.

ما برای تصحیح عمل هیچ دلیلی غیر از این نداریم که عمل باید یا عن حجة صادر شود و یا مطابق با یک حجتی باشد. و ما می‌توانیم در تقلید، مسئله را به باب اجتهاد تشبیه کنیم و آن این که در باب اجتهاد، یک مجتهدی می‌خواهد فتوا دهد، می‌آید بر طبق یک خبر واحدی فتوا می‌دهد، یا بر طبق یک دلیلی فتوا می‌دهد و همین مقدار برای اجتهادش کافی است، یعنی فتوای او باید مطابق با یک حجت باشد و عملش باید مطابق با یک حجت باشد. اما اینکه عنوان تقلید بر آن صدق کند، دلیلی بر این مطلب نداریم، چون هیچ دلیلی بر موضوعیت تقلید نداریم. بلکه تقلید هم عنوان طریقت را دارد و آنچه که مصحح برای عمل است این است که عمل باید با یک حجتی مطابقت داشته باشد.

بیان صاحب تفصیل الشریعه

در کتاب تفصیل الشریعه (ص 68)، والد بزرگوار ما نسبت به این عبارت یک بیان دیگری دارند و آن این است که با این «نعم» در مقام جواب و دفع یک توهمی هستند. آن توهم این است که اگر شما می‌گویید که «التقلید هو العمل»، این مطلب چگونه قابل جمع با این است که بگویید مصحح عمل؛ تقلید است؟

یعنی از یک طرف می‌گویید تقلید عبارت از عمل است (التقلید هو العمل بفتوی فقیه معین)، و از طرف دیگر می‌فرمایید که مصحح عمل؛ تقلید است. این دو تا قابل جمع نیستند، چون اگر می‌گویید تقلید، خود عمل است، پس چرا می‌گویید که مصحح عمل، تقلید است؟ چون مصحح باید یک عنوان یا شیئی مغایر با مصحح باشد و شما از یک طرف می‌گویید اگر می‌خواهید عمل شما صحیح باشد باید تقلید کنید یعنی شما تقلید را مصحح عمل قرار دهید، یا اگر مصحح است باید تقلید غیر از عمل باشد، چون مصحح باید یک عنوانی و حقیقتی مغایر با مصحح باشد. در حالی که شما در اول مسئله فرمودید که «التقلید هو العمل».

بنابراین توهم این است که کیف یمكن الجمع بینهما؟ شما اگر تقلید را التزام می‌گرفتید، این اشکالی نداشت، بفرمایید تقلید التزام است و این التزام قبل از عمل هم هست و مصحح برای عمل هم هست، کما اینکه ما هم بالاخره به این نتیجه رسیدیم که عبارت از التزام است. اما وقتی که می‌آید عدول می‌کنید (چون مرحوم سید در عروه، مرحوم آخوند در کفایه و صاحب فصول، اینها همه تقلید را التزام گرفته‌اند) و می‌فرمایید که تقلید عبارت از عمل است و مشهور متأخرین هم الان تقلید را عمل می‌دانند، باید جواب این توهم را بدهید.

می‌فرمایند که ایشان با این «نعم» جواب از این توهّم را می‌دهند و می‌فرماید ما که می‌گوییم تقلید عمل است، اما این موضوعیت ندارد و آنچه که مصحح برای عمل است عنوان تقلید نیست، بلکه مطابقت عمل با یک حجت است؛ حالا می‌خواهد عنوان تقلید را داشته باشد یا نداشته باشد، این برمی‌گردد به همان بیان ما که تقلید؛ عنوان موضوعیت را ندارد و اگر می‌گفتیم که تقلید عنوان موضوعیت را دارد؛ در این صورت این دو قابل جمع نبودند که بگوییم تقلید مصحح عمل است و از آن طرف هم بگوییم تقلید خود عمل است. اما اگر گفتیم که تقلید طریقت دارد؛ یعنی مصحح عمل؛ یک حقیقتی غیر تقلید است و تقلید مرآة برای آن مصحح است و آن مطابقت عمل با حجت است، دیگر مشکلی نیست.

بررسی مسأله 3؛ شرائط مرجع تقلید

سومین مسأله که مرحوم امام مطرح فرموده‌اند: «يجب أن يكون المرجع للتقليد عالماً مجتهداً عادلاً ورعاً في دين الله، بل غير مكذب على الدنيا، ولا حريصاً عليها و على تحصيلها جاهاً و مالا على الأحوط، و في الحديث «من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يقلدوه».

در این مسئله مرحوم امام شرایط مرجع تقلید را بیان می‌فرمایند و مجموعاً 5 یا 6 شرط را در اینجا ذکر فرموده‌اند: مرجع تقلید باید عالم باشد، مجتهد باشد، عادل باشد، ورع باشد، و مکب و حریص بر دنیا نباشد، دنبال جاه و مال نباشد.

اما در کتب دیگر، برای شروط مرجعیت 11 شرط عنوان شده که ما طبق 11 مورد، یکی یکی اینها را ذکر و بررسی می‌کنیم.

شرط اول: بلوغ

اولین شرط، بلوغ است. گفته‌اند یکی از شرایط مرجع تقلید این است که بالغ باشد. اگر صبی نزدیک به بلوغ است ولی بتواند فتوا دهد و استنباط کند، نمی‌تواند مرجع باشد.

بررسی اشتراط بلوغ در مرجع تقلید

ببینیم آیا بلوغ شرطیت دارد یا خیر؟

ما وقتی ادله مشروعیت تقلید را ملاحظه می‌کنیم در آن ادله هیچ کجا عنوان بلوغ وجود ندارد، مثلاً در آن ادله دارد که رجوع کنید به کسی که فقیه است، یعنی کلمه فقیه داریم، کلمه عالم داریم، کلمه اهل ذکر داریم، عارف به حلال و حرام داریم، ناظر به حلال و حرام داریم، در هیچ کجا ندارد که باید مجتهد بالغ هم باشد.

بعبارة آخری این عناوینی که در ادله لفظیه تقلید واقع شده، اطلاق دارد، گفته به عارف حلال و حرام رجوع کنید و این اطلاق دارد یعنی می‌خواهد بالغ باشد یا نباشد، و همچنین در اهل ذکر و غیره. پس اولاً ادله لفظیه اطلاق دارد.

و اما ادله عقلانی، دلیل عقل، رجوع جاهل به عالم است، این هم اطلاق دارد، یعنی عقلاً می‌گویند در مواردی که نیاز است و جهل وجود دارد، جاهل باید به عالم رجوع کند و فرقی نمی‌کند که آن عالم، بالغ باشد یا نباشد. مثلاً اگر گفتند که یک دکتر و طبیبی غیر بالغ است، آیا عقلاً می‌گویند که نمی‌شود به آن مراجعه کنند؟! خیر. بنابراین هم ادله لفظیه و هم سیره عقلانیّه خالی از اعتبار بلوغ در مجتهد است.

در اینجا چند مطلب باقی می ماند:

یک مطلب این است که آیا آن روایاتی که می گوید «عمد الصبی خطأ تحمله العاقلة»، از آن روایات می شود این شرط را استفاده کرد یا نه؟

دوم؛ حدیث رفع می فرماید «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم»، آیا از این می شود اشتراط بلوغ را استفاده کرد یا نه؟

سوم؛ آیا اجماع یا ضرورتی در کار هست؟ یعنی بگوییم اجماع داریم بر این که باید مرجع تقلید بالغ باشد و نمی شود غیر بالغ باشد؟ یا بالاتر از اجماع، آیا ضرورتی در کار هست یا نه؟

چهارم؛ آیا شرطیت بلوغ را از آن معتبره ابي خدیجه که فرمود: «انظروا إلى رجلٍ منكم يعلمُ شيئاً من قضائنا»، که کلمه «رجل» دارد و یکی از ادله تقلید بود و در باب قضاء هم بیشتر به همین استدلال می کنند برای رجولیت قاضی، می شود شرطیت بلوغ را استفاده کرد یا نه؟

بعضی از بزرگان مثل مرحوم خویی فرموده اند بلوغ به نظر ما شرطیت در مرجعیت ندارد مگر اینکه یک اجماعی بر این مطلب داشته باشیم و راهی هم برای احراز اجماع نداریم و در نهایت به این نتیجه می رسند که بلوغ شرطیت ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين